مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۸)

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## مفاهیم اصطلاحات در آثار مبارکه (۸)

## فاروق ایزدی‌نیا

**ستاره قبل از صبح**

در کلمات مکنونه فارسی عبارتی موجود که می‌فرمایند، "ای جهلای معروف به علم چرا در ظاهر دعوی شبانی کنيد و در باطن ذئب اغنام من شده‌ايد\*مَثَل شما مثل ستارهٴ قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب إضلال و هلاکت کاروان‌های مدينه و ديار من است." (مجموعه الواح مباركه چاپ مصر، ص٣٨٠)

در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی می‌فرمایند که این فقره و چند نمونه دیگر راجع به علما است: "مقصود از علما در این موارد که ذکر شده نفوسی هستند که خود را در ظاهر به لباس علم می‌آرایند و در باطن از آن محروم. در ذکر این مقام در لوح حضرت سلطان چند فقره از فقرات کلمات مکنونه که به اسم صحیفۀ فاطمیه، صلوات‌الله علیها، از قلم ابهی ظاهر ذکر می‌شود: "ای بی‌وفایان چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده‌اید..." الخ (ص12)

ستاره قبل از صبح دو معنی دارد. یکی به سیّاره زهره گفته می‌شده است. در واقع قبل از طلوع خورشید این سیاره دیده می‌شد و کاروانیان تصوّر می‌کردند صبح طالع شده است در حالی که هنوز تا طلوع سپیدۀ صبح فاصله بود. وقتی خورشید طالع می‌شود، نور سیّاره مزبور محو می‌گردد. بدین لحاظ به آن ستارۀ قبل از صبح می‌گفتند. شرح زیر دربارۀ این ستاره است.

ستاره شناسان دوران باستان در زمان هایی از سال، جرمی را در آسمان شامگاهی می دیدند که بسیار درخشان است و به آن ستاره شامگاهی می گفتند. در برخی مواقع نیز شاهد جرمی در آسمان صبح‌گاهی بودند که آن نیز بسیار درخشان بود و ستاره صبح گاهی خوانده می‌شد. منجّمان بعدها متوجه شدند که این دو ستاره در واقع یک نجم هستند که در بعضی مواقع در صبح و در بعضی مواقع در شامگاه دیده می شود که آن را زهره یا ناهید نام نهادند.

زهره بعد از عطارد دومین سیاره منظومه خورشیدی ما به حساب می آید که به لحاظ شباهت‌های ساختاری‌اش با زمین، خواهر دوقلوی زمین لقب گرفته است. جرم، اندازه، چگالی و حجم این سیاره در مقایسه با سایر سیارات بسیار به کره خاکی ما نزدیک است.

مدار سیارات زهره و عطارد درون مدار زمین قرار گرفته است و این امر باعث می شود از دید ساکنان کره زمین این دو سیاره همیشه در اطراف خورشید رویت شوند. در طول روز، نور شدید خورشید مانع از دیده شدن این سیارات در آسمان می شود اما معمولا بعد از غروب خورشید یا قبل از طلوع آفتاب که آسمان تقریبا تاریک است با توجه به وضعیت قرارگیری این دو سیاره در مدارشان می توان آن ها را رصد کرد. بنابراین در زمان غروب آفتاب، زهره و عطارد هیچ گاه در افق شرقی دیده نمی شوند. به همین ترتیب در زمان طلوع خورشید، این دوسیاره در افق غربی دیده نمی‌شوند.

معنای دوم آن به افرادی گفته می‌شود که قبل از طلوع شمس حقیقت سمَت هدایت مردمان را دارند و خویشتن را راهنمای آنها می‌دانند و مردمان نیز آنها را نورانی می‌پندارند. امّا چون شمس حقیقت طالع می‌شود، نور این ستارگان محو می‌شود. بدین لحاظ در اصطلاح امری آنها را ستارۀ قبل از صبح می‌نامند. در آثار مبارکه اینها همان نجومی هستند که در هنگام ظهور موعود بر ارض فرو می‌ریزند. البتّه جمال مبارک خطاب به علمای مسیحی می‌فرمایند که مایل نیستند آنها ساقط شوند، ولی چون حضرت مسیح این وعید را ذکر فرموده لاجرم چنین خواهد شد. عین بیان مبارک چنین است، "یا ملأ الأساقف، أنتم انجم سماء علمی؛ فضلی لایُحِبُّ أن تتساقطوا علی وجه الأرض ولکن عدلی یقول هذا ما قُضی من لدی الإبن و لایتغیّر ماخرج مِن فمِهِ الطّاهر الصّادق الأمین." (لوح اقدس، الواح نازله بعد از کتاب اقدس، ص6)

**انّی کُنتَ کأحدٍ مِنَ العباد راقداً علی المهاد...**

در لوح مبارک خطاب به سلطان ایران، جمال مبارک فرموده‌اند که من هم مثل سایر بندگان خواب بودم ناگهان نسیم عنایت پروردگار وزیدن گرفت و علم لدنّی را به من آموخت. این از من نیست بلکه از سوی خداوند عزیز علیم است. این بیان مبارک این تصوّر را به ذهن متبادر می‌سازد که جمال مبارک از قبل از مقام و مأموریت و رسالت خویش آگاه نبودند و زمانی که ارادۀ الهیّه تعلّق گرفت علوم را به من آموخت و در نتیجه من رسول الهی شدم.

شاید عباراتی از بیانات جمال قدم که اگر امر به دست خودم بود، نه خویش را ظاهر می‌کردم نه کلامی در بین خلق بر زبان می‌آوردم، مؤیِّد این موضوع باشد. مثلاً می‌فرمایند، "فَوَاللهِ لو کان الأمر بِیَدی ما أظهَرتُ نفسی ابداً. ای صاحبان بغضا، قسم به آفتاب فَلَک بقاء که اگر امر به دست این عبد بود هرگز خود را معروف نمی‌نمودم. چه که اسم مذکورم ننگ دارد از ذکر این السن غیرطاهرۀ کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صَمت اختیار نمودم، روحُ‌القُدُس از یمینم ناطق شده و روحُ‌الاعظم قُدّام وجهم و روحُ‌الأمین فوق رأسم و روحُ‌البهآء در صدرم ندا فرموده." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره 50) یا در بیان دیگر از قلم اعلی نازل، "قسم به آفتاب فَلَک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد. چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیّه منحرف شده‌اند. ولکن اللهَ قَضیٰ ما أرادَ و أمضیٰ ما شاء لا رادّ لمشیته و لامردَّ لقضائه و إنّه بکلّشیءٍ حکیم." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص82 / مضمون عبارت عربی: امّا خداوند جاری ساخت آنچه را که اراده فرمود و به اجرا در آورد آنچه را که خواست. نه مانعی برای مشیّت او موجود و نه منعی بر قضای او. او به همه چیز حکم می‌کند.)

در بیان دیگر راجع به دیگرگونی که در ایشان به وجود آمده و مدّتی ادامه داشته است سخن به میان می‌آورند، "بغتةً در دوم ماه مولود، قبل از طلوع، جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد؛ انقلابی که بشارت عروج می‌داد. این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر. بعد امواج بحر بیان مشهود و تجلّیات نیّر اطمینان مُشرق و موجود إلی أنِ ٱنتهَی الأمر إلی حین الظّهور إذاً فُزتُ بما جَعَلَهُ الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطا لمن فِی السّموات والأرضین." (اسرارالآثار خصوصی، ج2، ص18 / مائدۀ آسمانی، ج7، ص135)

شاید این دیگرگونی که بدان اشاره می‌فرمایند اشارتی به همان واقعۀ سیاه‌چال داشته باشد که می‌فرمایند، "اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روائح منتنه قلیل بود ولکن بعضی از اوقات که دست می‌داد احساس می‌شد از جهت اعلای رأس چیزی بر صدر می‌ریخت به مثابۀ رودخانۀ عظیمی که از قلّۀ جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می‌نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه." (لوح مبارک خطاب به ابن ذئب، ص17)

بعضاً این تصوّر ایجاد شده که جمال قدم پیش از آن، از رسالت خویش ناآگاه بوده‌اند که این موضوع خلاف بیانات دیگر است که می‌فرمایند، "این که از مظاهر امر سؤال نمودند؛ ایشان در بطن ام دارای مقامات بوده و هستند و به مقتضیات اوقات و اسباب ظاهر شده." (مائدۀ آسمانی، ج1، ص22)

جناب ابوالقاسم افنان در مقاله‌ای که در کتاب محبوب عالم (ص183) درج شده نوشته‌اند: پدر نگارنده در دفتر خاطرات ایّام تشرّفش به حضور حضرت عبدالبهاء نوشته است:

"حاجی محمّداسمعیل یزدی معروف به گَندَلی مشرّف بود. عرض کرد آیا مظاهر مقدّسۀ الهیّه از بدو ولادت قلوبشان به انوار علوم عوالم غیبی و علم لدنّی منوّر است یا بعد از این که مبعوث به رسالت می‌شوند آن عوالم ظاهر می‌گردد."

فرمودند، "مَثَل مظاهر مقدّسۀ الهیّه مثل این چراغ است که در ذات و فطرت روشن است. ولکن محفظه‌ای آهنین بر روی این چراغ است. نفوس از مشاهدۀ انوار این چراغ محروم و ممنوع می‌باشند. ولیکن چراغ نورانی است. چون آن سرپوش برداشته شود آن انوار ساطع گردد و عالم را روشن و نورانی فرماید. انبیاء و مظاهر مقدّسه در فطرت و ذات ممتاز از سایر خلق، خلق شده‌اند و چون بعثت واقع شود حقائق ذات مظاهر مقدّسه الهیّه واضح و آشکار گردد."

پس جای تعجّب نیست وقتی می‌خوانیم که حضرت باب در اوان طفولیت در سر کلاس درس اسرار مکنونۀ جملۀ «بسم‌الله الرّحمن الرّحیم» را برای معلّمشان بیان می‌فرمایند و یا این که جمال ابهی در سنین شش یا هفت سالگی مکتوبی به این فصاحت و بلاغت به یکی از بستگانشان مرقوم می‌فرمایند:

"هو المحبوب انشاءالله در سایۀ رحمت رحمانی و قباب عنایت سبحانی ساکن و مستریح باشید. بر حَسَب ظاهر من کوچکم، خطّ ندارم. ولکن چون این اُمّی به سدرۀ الهی متمسّک است، بی علم می‌خواند و بی خطّ می‌نویسد و این در عالم باطن نزد اهل بصر مشهود است. اغیار از این سرّ آگاه نبوده و نیستند." (نفحات‌القدس، به خطّ جناب آقا میرزا طرازالله سمندری)

امّا، اگر این دو واقعه را آغاز رسالت حضرت بهاءالله بدانیم، باید به سه اصل قائل شویم و آن این است که اوّلاً، قبل و بعد از آغاز رسالت تغییری در آن حضرت صورت نگرفته است؛ ثانیاً، مفهوم بعثت امری غیر از آن است که ما تصوّر می‌کنیم؛ و ثالثاً، واقعۀ سیاه‌چال کیفیتی است که ما به غلط به بعثت تعبیر می‌کنیم.

دربارۀ نکتۀ اوّل، حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند، "آمدیم در بیان عبارت مبارک که می‌فرمایند، «یا سلطان انّی کنتُ کَأحدٍ مِنَ العباد، مرَّت عَلَیَّ نسائمُ السّبحان و عَلَّمَنی علمَ ما کان. لیس هذا مِن عندی بل مِن لدن عزیزٍ علیم.» این مقام تجلّی است. این محسوس نیست، معقول است و این از زمان ماضی و حال و استقبال مبرّا و منزّه است. این تعبیر و تمثیل است. مَجاز است نه حقیقت و به حالتی است که مفهوم انسان است. یعنی خواب بوده، بیدار شده. بلکه انتقال از حالی به حالی است. مثلاً نوم حال سکون است و بیداری حال حرکت؛ نوم حالت صَمت است بیداری حالت نطق؛ نوم حالت خفاست و بیداری حالت ظهور. مثلاً در فارسی و عربی تعبیر می‌شود که زمین خواب بود، بهار آمد بیدار شد. یا زمین مرده بود بهار آمد زنده گشت. این تعبیر تمثیلی است و تشبیه وتأویل در معانی. باری، مظاهر مقدّسه لم‌یزل حقائق نورانیه بوده و هستند. تغییر و تبدّلی در ذات آنها حاصل نگردد. نهایت آن است که قبل از ظهور چون ساکت و صامت، مانند نائمند؛ و بعد از ظهور ناطق و شارق مانند بیدار." (مفاوضات عبدالبهاء، فصل 16، ص63)

دربارۀ نکتۀ دوم حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "بعضی را چنان گمان که مظاهر مقدّسه تا یوم ظهور از حقیقت خویش هیچ خبر ندارند؛ مانند زجاجی که از روشنایی بی‌نصیب است و چون سراج امر روشن شود آن زجاج نورانی گردد ولی این خطا است. زیرا مظاهر مقدّسه از بدایت ممتاز بوده‌اند. این است که حضرت مسیح می‌فرماید، «در ابتدا کلمه بود.» پس مسیح از اوّل مسیح بود؛ کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و بعضی را گمان چنان که وقتی که یحیی در نهر اردن حضرت مسیح را تعمید داد آن وقت روح‌القدس بر مسیح نازل شد و مبعوث گشت و حال آن که حضرت مسیح به صریح انجیل از اوّل مسیح بود؛ و همچنین حضرت محمّد می‌فرماید، «کُنتُ نبیّاً و آدمُ بین‌ الماء و الطّین.» و جمال مبارک می‌فرماید، «کنتُ فی ازلیّة کینونتی عرفتُ حبّی فیک فخلقتُک.» آفتاب همیشه آفتاب است. اگر وقتی تاریک بود آفتاب نبوده. آفتاب به حرارتش آفتاب است. لهذا مظاهر مقدّسه لم‌یزل در نورانیت ذات خود بوده و هستند. امّا یوم بعثت عبارت از اظهار است؛ والّا از قبل هم نورانی بوده‌اند؛ حقیقت آسمانی بوده‌اند و مؤیَّد به روح‌القدس و مظهر کمالات الهی. مثل این آفتاب که هرچند نقاط طلوع متعدّد است و هر وقتی ازمطلعی و هر روزی از برجی طلوع می‌نماید، ولی می‌شود گفت آفتاب امروز حادث است؟ نه؛ بلکه همان آفتاب قدیم است، لکن مطالع و مشارق حادث و جدید." (گنجینه حدود و احکام، ص376)

و امّا نکتۀ سوم را حضرت عبدالبهاء به زیبایی تامّ توضیح داده‌اند. در یوم سه‌شنبه نهم مه سال 1916 در حیفا فرمودند، "یک مقامی است مقام افاضه و آن تبلیغ امرالله و نشر نفحات‌الله و اعلاء کلمةالله و ترویج تعالیم است. این من الحقّ الی الخلق است. مقام دیگر من الحق الی الحقّ است و آن تجلّیاتی است که بذاته لذاته است که به جمال خویش منجذب است و به محبّت خود مشتعل. مَثَل این مقام در عالم خارج مثل دریاست که بذاته لذاته متموّج و محرّک است؛ شئون و مراتبی در ذات خود دارد... این بیان که می‌فرماید، «از اعلای رأس بر صدر می‌ریخت» آن ظهور و تجلّیات است که بذاته لذاته است؛ نار محبّت است که مشتعل بنفسه لنفسه است. «آمن الرّسول بما اُنزِلَ الیه» و همچنین ظهور و تجلّی حرارت و شعاع آفتاب است در مرآت حقیقی خود. این فیوضاتی است و تجلّیاتی است از ظاهر در مُظهر." (محاضرات، ج1، ص193-194 / در ظلّ شجرۀ میثاق، ص479)

بنابراین، آنچه که در سیاه‌چال رخ داد، نه اطّلاع یافتن جمال قدم از مأموریت و رسالت خویش، بلکه معاشقه ذات الوهیت با خویش است. این معاشقۀ مظهر ظهور با خویشتن در دیگر الواح نیز نمودی دارد. در لوحی جمال قدم می‌فرمایند، "این ایّام مع احزان وارده، جمال احدیّه در کلّ احیان به ذکر و ثنای ذات مقدّسش مشغول." (لئالی‌الحکمة، ج3، ص361)

**لسان حقیقت و طریقت و شریعت**

در لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، حضرت بهاءالله مرقوم فرموده‌اند، "گاهی به لسان شریعت و هنگامی به لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم و مقصد اقصی و غایت قُصویٰ ظهور این مقام بلند اعلی بوده و کَفیٰ بالله شهیداً." (ص11)

این از اصطلاحات اسلامی است که در نوشته‌های اهل تصوّف دیده می‌شود. نوشته‌اند، "الشّریعةُ أقوالُ النّبی و الطّریقةُ أفعالُهُ و الحقیقةُ أحواله." (مولوی‌نامه، ج1، ص426)

حضرت رسول می‌فرمایند، "الشَّريعَةُ أقوالی، و الطَّريقَةُ أفعالی و الحَقيقَةُ أحوالی، و المَعرِفَةُ رَأسُ مالی، و العَقلُ أصلُ دِينِی، و الحُبُّ أساسی، و الشَّوقُ مَركَبِی، و الخَوفُ رَفيقِی، و العِلمُ سِلاحِی، و الحِلمُ صاحِبی، و التوكُّلُ زادِی (رِدائی)، و القَناعَةُ كَنزی، و الصِّدقُ مَنزِلی، و اليَقينُ مَأوایَ، و الفَقرُ فَخری و بهِ ٱفتَخِرُ على سائرِ الأنبياءِ و المُرسَلينَ" (عوالی اللّآلی، ج4، ص124 / مستدرک‌الوسائل، ج11، ص173، حدیث 12672 / مضمون: شريعت، گفتارهاى من است، و طريقت، كردارهاى من، و حقيقت احوال من، و معرفت، سرمايه من، و خِرَد ريشه دينم، و محبّت بنيادم، و شوق مركبم، و خوف همسفرم، و دانش سلاحم، و بردبارى يارم، و توكّل ره‌توشه‌ام (ردايم)، و قناعت اندوخته‌ام، و صدق منزلم، و يقين مأوايم، و فقر و نياز [به خدا] افتخارم كه با آن بر ديگر پيامبران و رسولان مى بالم.)

عزیزالدّین نسفی در مقدّمه کتاب انسان کامل نوشته است، "هر که قبول می‌کند آنچه پیغمبر وی گفته است، از اهل شریعت است، و هر که می‌کند آنچه پیغمبر وی کرده است، از اهل طریقت است، و هر که می‌بیند آنچه پیغمبر وی دیده است از اهل حقیقت است. هر که هر سه دارد هر سه دارد، و هر که دو دارد دو دارد، و هر که یکی دارد یکی دارد، وهر که هیچ ندارد هیچ ندارد."

بنابراین، شریعت عبارت از احکام نازله توسّط مظهر ظهور الهی است؛ طریقت عبارت از سیر و سلوک در سبیل عرفان الهی است؛ و حقیقت عبارت از تفسیر حقایق عالیه و تشریح مقامات متعالیه است.

جناب اشراق خاوری در توضیح این سه اصطلاح مرقوم داشته‌اند، "لسان شریعت عبارت از تفصیل و شرح احکام اصلیّه و دستورات فرعیّۀ شرع مقدّس الهی است از قبیل صوم و صلات و سایر شئون مفروضه و اجتناب از منهیّات مذمومه و این عمل برای اهل ایمان موجب نجات است. لسان طریقت عبارت از دستورات سیر و سلوک در سبیل عرفان و رسیدن به مقام قرب حضرت یزدان است. لسان حقیقت عبارت از تفسیر حقایق عالیه و تشریح مقامات متعالیّه و کشف اسرار شرعیّه و تبیین رموز مخفیّۀ الهیّه است که اهل حقیقت آشنا با این لسان هستند و مردم ظاهربین را از این مقام نصیبی نیست.

در شریعت مقدّسۀ بهائیه همۀ این مقامات و مراتب اعم از شریعت و طریقت و حقیقت بتمام و کمال تبیین و تشریع و تشریح شده است تا هر کس از این مائدۀ آسمانی بهره‌مند شود و آنچه را طالب است بیابد.

حق تعالی در کتاب مستطاب اقدس به لسان شریعت سخن گفته و احکام و آداب و سنن و دستورات مفروضه را بیان کرده تا عاملین به آن دستورات از ثمرات و فواکه آن بوستان سبز و خرّم الهی بهره‌مند شوند. و در رسائل سلوک، مانند لوح جواهرالاسرار و هفت وادی و چهار وادی و امثالها به لسان طریقت سخن گفته تا سالکین مراتب سلوک را بپیمایند و به مقام قرب واصل شوند. و در الواح مهیمنه مانند لوح حکماء و بسیط الحقیقه و لوح حمد مقدّس و امثالها به لسان حقیقت بیان فرموده تا طالبان را به اعلی مدارج حقیقت ارتقاء بخشد و به اسرار و رموز الهیّه آشنا فرماید." (قاموس لوح شیخ، ذیل "بلسان شریعت ... لسان حقیقت و طریقت نطق نمودیم..."

**سیف لسان و غِمدِ بیان**

در "مفاهیم مصطلحات امری، شماره 7" به تیزی شمشیر کلام اشارتی شد. جمال مبارک در بیانی می‌فرمایند، " ايّاکم ان تسفکوا الدّماء اخرجوا سيف اللّسان عن غِمدِ البيان لانّ به تفتح مدائن القلوب" (امر و خلق، جلد سوم، ص١٩١). باید دانست که این معنی در سایر آثار مبارکه به نوع دیگری به کار رفته است. مثلاً جمال قدم می‌فرمایند، "سیف لسان را از غلاف بیان به قوّت رحمن بر آر و به قسمی تبلیغ امر کن که جمیع آفرینش را مجال اعراض نماند." (گنج شایگان، ص197)

البته در بیان دیگر، حضرت بهاءالله آن را به نحوی دیگر به کار برده‌اند، "أخرِجوا سیفَ البیان من غِمدِ اللّسان" (مجموعه الواح طبع مصر، ص195)

این بدان معنی نیست که غلاف پنهان کنندۀ لسان است. بلکه به طور بالقوّه در "بیان" پنهان است. یعنی سیفی است که کاری انجام نمی‌دهد؛ به طور بالقوّه در نهانگاه بیان باقی مانده است. البته جناب رادمهر به نکتۀ بسیار مهمّی اشاره کردند. در کتابی مربوط به قرن چهارم هجری مطرح شده است که غِمد عبارت از غلافی بوده که چون شمشیر را در آن گذاشته بیرون می‌کشیدند تیزتر می‌شده است. بدین لحاظ غلاف و سیف لازم و ملزوم یکدیگر بوده‌اند و در اینجا نیز چنین است. همانطور که در دو عبارت از آثار قلم اعلی مشاهده می‌کنید زمانی این سیف است و آن غلاف و زمانی بالعکس. بنابراین مکمّل یکدیگرند و یکی بدون دیگری بی‌معنی است.

در جای دیگر حضرت بهآءالله شرایط بیان را مشخّص می‌فرمایند: "بیان نفوذ می‌طلبد. چه اگر نافذ نباشد، مؤثّر نخواهد بود و نفوذ آن معلّق به اَنفاس طیّبه و قلوب صافیه بوده و همچنین اعتدال می‌طلبد؛ چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمّل نخواهد شد و در اوّل بر اعراض قیام نماید. و اعتدال امتزاج بیان است به حکمت‌هایی که در زبر و الواح نازل شده. و چون جوهر دارای این دو شئ شد، اوست جوهر فاعل که علّت و سبب کلّیه است از برای تقلیب وجود و این است مقام نصرت کلّیه و غلبۀ الهیّه. هر نفسی به آن فائز شد، او قادر بر تبلیغ امرالله و غالب بر افئده و عقول عباد خواهد بود." (الواح بعد از کتاب اقدس، ص122)

در سورةالرّحمن نیز به نکتۀ ظریفی اشاره شده است: "الرّحمن علّم القرآن، خلق الإنسان علّمه البیان" در اینجا مشاهده می‌شود اوّلین تعلیم خداوند به انسان "بیان" است. یعنی محلّ پرورش زبان. یعنی الهامات الهیه ممدّ احوال انسان است تا وقتی که زبان می‌گشاید، به الهام الهی سخن بگوید تا قادر به تبلیغ امرالله باشد. در غیر این صورت موافق حکمت الهیّه عمل نکرده است.

در اینجا باید به نکتۀ ظریف دیگری نیز اشاره شود و آن این است که خود انسان نیز به "سیف" تشبیه شده است که در غلاف تیره پنهان مانده است. این معنی در کلمات مکنونه ذکر شده و در لوحی از جمال مبارک توصیف شده است:

در کلمات مکنونه است: "ای بندهٴ من مثل تو مثل سيف پرجوهری است که در غلاف تيره پنهان باشد و باين سبب قدر آن بر جوهريان مستور ماند پس از غلاف نفس و هوی بيرون آی تا جوهر تو بر عالميان هويدا و روشن آيد." (مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص394) در بیان دیگر نازل:

"به نام خداوند بينا يا غلام‌رضا انسان را به مثابه سيف مشاهده نما تا در غلاف است جوهر آن مستور و مکنون. ان شاءاللّه بايد به عنايت الهی از غلاف ظلمانی فارغ شويد تا جوهرتان بر عالميان ظاهر گردد جوهر انسانی اخلاق و اعمال اوست نسأله تعالي بان يوفّقکم علي ما ينبغی لکم فی يوم العزيز البديع." ( آثار قلم اعلی، جلد ٧، ص٦٣)

همچنین جمال قدم در این زمینه می‌فرمایند، "به نام خداوند يکتا امروز روزی است که بايد معرفت و دانائی شخص انسانی در عالم وجود به وجود آيد. مثل انسان مثل سيف گرانبها است تا در غلاف مستور است احدی بر خوبی و لطافت و جوهر آن اطّلاع ندارد چه که مستور است و از ابصار محجوب. انسان هم تا انسانّيت او ظاهر نشود قدرش معلوم نه. از حّق می‌طلبيم جميع را از غلاف‌های نفس و هوی بيرون آورد تا جوهر هر يک نزد جوهريان مشهود و واضح گردد. انشاءالله بايد جهد نمائيد تا به عنايت الهی از رحيق معانی بياشاميد و به افق اعلی ناظر شويد انّه لهوالمقتدر المُعطی الکريم." (حديقه عرفان، ص٢٦)

**نزول احکام الهی توسّط حضرت بهاءالله**

آنچه که در بین بعضی از نفوس احبّاء مطرح شده در اشاره به بند 98 کتاب مستطاب اقدس که می‌فرمایند، "قَد حَضَرَت لدی العرش عرائض شتّی مِنَ الّذین آمنوا و سألوا فیها اللهَ رَبَّ ما یُری و ما لایُری ربّ العالمین لذا نزّلنا اللّوح و زیّنّاه بطراز الأمر لعلّ النّاس بأحکام ربّهم یعملون و کذلک سئلنا مِن قبل فی سنینٍ متوالیات و امسکنا القلم حکمةً مِن لدنّا إلی أن حضَرَت کتب مِن أنفس معدودات فی تلک الأیّام لذا اجبناهم بالحقّ بما تُحیی بِهِ القلوب." (مضمون: عرایض بسیاری از نفوس مؤمنه به حضور رسیده که در آنها از پروردگار درخواست نموده‌اند. پس این کتاب نازل شد و به زیور اوامر مزیّن شد تا که شاید مردم به احکام الهی عمل کنند و همچنین چند سال پشت سر هم سؤال کردند و ما نظر به حکمت الهی قلم را نگه داشتیم تا آن که نوشته‌هایی از چندین نفر در آن زمان دریافت شد پس به آنچه که سبب زنده شدن قلوب است اجابت کردیم.)

با توجّه به این بیان مبارک، بعضاً تصوّر می‌شود که حضرت بهاءالله قصد نزول احکام نداشته‌اند و نظر به اصرار احبّاء اقدام به نزول احکام فرموده‌اند. این تصوّر و بیان آن وهن بر امر الهی و مظهر ظهور صمدانی است. چه که نصوص گویای آن است که اجرای احکام مکمّل عرفان است و عرفان بدون عمل به احکام پذیرفته نمی‌شود. حتّی پس از نزول کتاب اقدس چند سال از ارسال آن خودداری فرمودند بعد برای احبّای ایران ارسال شد. بعد، اواخر ایّام حیات مبارک یعنی سال 1890-1891 میلادی امر فرمودند در بمبئی چاپ شد (مقدّمه کتاب اقدس، ص18-19)

مقصود این است که نزول احکام میقاتی داشته است که جمال مبارک موکول به آن وقت نموده بودند امّا احبّاء که ملاحظه می‌نمودند ادیان پیشین دارای احکام بودند، متقاضی شدند که در این دور نیز احکامی نازل شود. اگر قدری صبر می‌کردند لابدّ در میقات معیّن احکام نازل می‌شد. حضرت بهاءالله صریحاً می‌فرمایند، "اوامر الهیّه به منزلۀ بحر است و ناس به منزلۀ حیتان." (مقدّمه کتاب اقدس، ص13) در چنین حالتی آیا مظهر ظهور الهی نمی‌داند که مردمانی که مانند ماهی هستند نیاز به آب دارند؟

از آن گذشته، حضرت بهاءالله احکامی را که نازل فرمودند، تصریح می‌فرمایند که تصوّر نشود اینها فقط احکام است، بلکه رحیق مختوم است، بادۀ حیات‌بخش است. نباید فقط به عنوان احکام الهی به آنها نگریست: "لاتحسبنّ إنّا أنزلنا لکمُ الأحکام بل فتحنا ختم الرّحیق المختوم..." (اقدس، بند5 / تصوّر نکنید ما برای شما احکام نازل کردیم؛ بلکه مهر از بادۀ سر به مُهر برداشتیم.)

منطق این سخن آن است که حضرت بهاءالله تصریح دارند: "این ظهور برای اجرای حدودات ظاهره نیامده. چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری. بلکه لأجل ظهورات کمالیّه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الَی المقاماتِ الباقیّه و ما یُصَدِّقُهُ عقولُهُم ظاهر و مُشرق شده تا آن که کلّ فوق مُلک و ملکوت مشی نمایند." (اقتدارات، ص167 / مضمون: بلکه برای ظهور کمالات از نفوس انسانی و ارتقاء ارواح آنها به جایگاه‌های باقیه و آنچه که عقول آنها تصدیق نماید ظاهر...)

در واقع حق "برای ظهور جواهر معانی از معادن انسانی آمده" (اشراقات، ص133) یعنی همان که در بیان فوق هم مشاهده شد. کتاب اقدس فقط کتاب احکام نیست که بنا به تقاضای عدّه‌ای از احبّاء نازل شده باشد. امُّ‌الکتاب دور بهائی است. ذیلاً شرحی که بر بند 98 کتاب اقدس نوشته شده نقل می‌گردد:

بدیهی است اقبال به مظهر ظهور همراه با اجرای اوامر و احکام نازل از سماء عنایت الهی مقبول درگاه کبریا است. یکی بدون دیگری پذیرفته نخواهد شد. در ابتدای ظهور جمال مبارک، هر نفسی که ایمان می‌آورد از او پذیرفته می‌شد، چه که هنوز احکام الهی عزّ نزول نیافته بود. امّا بعد از نزول کتاب اقدس، یکی بدون دیگری پذیرفته نشد. حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به حبیب، ابن ذبیح، می‌فرمایند:

بسمی الشّاهد السّمیع

یا ابن ذبیح، أنتم تحت لحاظ عنایة ربّکم العلیم الخبیر. أنِ ٱعرَفوا مقامَ هذَا المقامِ العزیزِ المنیع. یا حبیب، در ذبیح علیه بهائی و آنچه از او ظاهر شده تفکّر نما. بعد از اصغای ندا اقلّ مِن آن توقّف ننمود و به شطر احدیّه متوجّه و این در ایّامی واقع که اهل بیان از اصل امر غافل و محجوب. چه که حکمت الٓهی اقتضای سَتر نمود. انشاءالله به کمال تقدیس و تنزیه به ذکر حقّ جلّ جلاله مشغول باشید و به افق اراده‌اش ناظر. جناب ذبیح و منتسبین او را در صحیفۀ مکنونۀ مخزونه، که در مقامی به صحیفۀ حمرا مذکور، ذکر نمودیم.

در اوّل امر حقّ جلّ جلاله ناظر به اقبال وحده بوده؛ چه که قبل از نزول اوامر و احکام اظهار نمود و القای کلمه فرمود. هر نفسی من غیر توقّف قبول نمود، او به کلّ خیر فائز. و بعد از ارتفاع سمآء حُکم الٓهی و اشراق شمس امر بر کلّ لازم و واجب که به آن تمسّک نمایند و به آن عامل شوند. الأمرُ بِیَدِهِ؛ یفعلُ و یَحکُمُ کَیفَ یشآءُ و کَیفَ یُرید و هو الآمرُ المالکُ العزیزُ الحمید.

البهآء علیک و عَلَی الّذی فاز باللّقآء فِی السّجنِ الأعظم و عَلَی الّذین شهدوا بما شهدالله أنّهُ لا إلٓهَ إلّا أنَا العلیم الخبیر. (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 27، ص446)

همانطور که مشهود است، در آن زمان همین اقبال جناب ذبیح (محتملاً جناب اسمعیل زواره‌ای) در درگاه الهی مقبول واقع شد و مشروط به اجرای احکام نبود. هنوز امر مبارک اعلام نشده بود و لذا نفوسی به صِرف خلوص و روحانیت خود پی به عظمت مقام حضرت بهاءالله بردند. پس از اظهار امر در حین خروج از بغداد نیز احکام نازل نشد تا آن که در ادرنه احبّای الهی تدریجاً به صرافت افتادند که لابدّ احکام الهی نیز باید از سماء عزّ نورانی نازل شود تا آنها از آن طریق به مقصود الهی پی ببرند و راهی برای تقرّب به ساحت خداوند بیابند. بدین لحاظ حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به جناب حاج سید جواد کربلایی می‌فرمایند:

"یا اسمی، الیوم آفتاب جود در اشراق و بحر کرم در امواج و سماء عنایت به نیّر لطف و شفقت مزیّن. اگر در کتاب اقدس درست ملاحظه فرمایید مشاهده می‌نمایید چگونه فضل الهی خلق نامتناهی را احاطه نموده که بالمرّه اسباب اجتناب و احتراز مرتفع شده تا جمیع امم با یکدیگر معاشر شوند و به کمال محبّت مؤانِس. قل نفسی لجودک الفداء یا جوادالعالمین.

مقصود از این بیان آن بوده که کلّ بما عندالله فائز شوند. اگر حکم اجتناب باقی، تقرّب در این صورت ممنوع است و بعد از منع آن احدی بر آنچه ظاهر شده مطّلع نخواهد شد و جمیع از نفحات الهی و فَوَحات قمیص رحمانی محروم خواهند ماند. امر به حکمت نمودیم و اکثری به مقصودالله از ذکر آن نرسیده‌اند. فساد و نزاع و جدال از جمیع نهی شده تا کلّ به اخلاق روحانیه عباد غافله را به شطر احدیّه کشانند.

در سنین معدودات از اطراف عرایض ناس به شطر اقدس وارد و از اوامر الهیّه سؤال می‌نمودند. إنّا أمسَکنَا القلم عن ذکرها الی أن أتَی المیقات اذاً أشرَقَت مِن افق ارادة ربّک شمسُ الأحکام فضلاً علی اللأنام إنّه لهو الغفور الکریم. چه که اوامر الهیّه به منزلۀ بحر است و ناس به منزلۀ حِیتان، لو هم یعرفون." (مناهج‌الاحکام، ج2، ص549 / مضمون عبارت عربی: ما قلم را نگه داشتیم از ذکر آن تا که وقتی مقتضی فرا رسید در آن زمان شمس احکام از افق ارادۀ پروردگارت اشراق کرد فضلی برای بندگان. اوست بخشنده و کریم. / حِیتان = جمع حوت به معنی ماهی.)

بعد از آن که کتاب اقدس از سماء لطف الهی نازل شد، باز هم ارسال نشد. در اثری از جمال قدم به امضاء کاتب وحی آمده است، "این بسی واضح که کتاب اقدس از سماء مشیّت نازل شد و در سنین معدوده مستور بود تا آن که جمعی از نفوس مقبلۀ موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند و به کمال عجز و ابتهال سائل شدند. لذا امر به ارسال کتاب اقدس شد." (اسرارالآثار خصوصی، ج1، ص168)

در آثار مبارکه تمسّک به کتاب مستطاب اقدس را بسیار تأکید فرموده‌اند. در خصوص اهمّیت این کتاب می‌فرمایند:

"قد أنزَلنا فی السّجن کتاباً سُمّی لدی العرش بالکتابِ الأقدس و فیهِ شَرَعنَا الشّرائعَ و زَیِّنّاه بأوامر ربّک. الأمرُ عَلی مَن فِی السّموات و الأرضین. قل یا قومُ تمسّکوا بِهِ ثمّ اعملوا بما نُزِّلَ فیه مِن بدایع احکام ربّکُمُ الغفورُ الکریم. إنّه ینفَعُکُم فِی الدّنیا و الآخرة و یُطَهِّرُکُم عَمّا لایَنبَغی. إنّه لَهُوَ المدبّرُ المبیِّنُ المُعْطِی البازِلُ العزیزُ الحمید." (اسرارالآثار، ج1، ص167 / مضمون: در سجن [اعظم] کتابی که نزد عرش به کتاب اقدس نامیده شده نازل کردیم و احکام را در آن وضع نمودیم و به اوامر الهیه مزیّن ساختیم. امری بر کسانی که در آسمانها و زمین‌ها هستند. بگو ای مردم به آن متمسّک باشید سپس به آنچه که از احکام بدیع پروردگار بخشنده‌تان در آن نازل شده عمل کنید. این به نفع شما در این عالم و عالم بعد است و شما را از آنچه که شایسته نیست پاکیزه نماید.اوست تدبیر کننده، تبیین کنند، اعطا کننده، بذل کننده، عزیز و ستوده.)

بعد از نزول کتاب اقدس، جناب زین‌المقرّبین اجازه یافتند سؤالاتی را دربارۀ مفادّ کتاب اقدس مطرح کنند. این سؤالات و جواب‌های آن که از ساحت عزّ الهی نازل شده جمعاً رسالۀ سؤال و جواب را تشکیل می‌دهد. جمال قدم خطاب به جناب زین‌المقرّبین می‌فرمایند:

"سؤالات شما لدی‌العرش مقبول. چه که منفعت کلّ خلق در اوست و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات الهیّه سؤال نمایی. إنّا جَعَلناک مطلعَ الخیر للعباد. باید در کلّ احیان ناس را به احکام الهیّه امر نمایید که شاید به ما أمَرَ بِهِ الله و بما ینتَفِعُ بِهِ أنفُسُهُم فائز شوند. اگرچه نفوسی که تابع اوامر الهی باشند کم مشاهده می‌شوند چنانچه حال جمعی در بُلدان به نور ایمان فائزند ولیکن به عمل بما نُزِّلَ مِن عنده هنوز فائز نگشته‌اند مگر قلیلی. و از قبل به آن جناب نوشتیم که اگر حقوق‌الله را ادا می‌نمودند عباد آن ارض آسوده بودند. قبل از حکم نفسی مکلّف نبوده و قلم اعلی در سنین معدوده در انزال احکام و اوامر توقّف نموده و این نظر به فضل الهی بوده و اگر اهل امکان به ثمرات ما أنزَلَهُ الرّحمن عارف شوند، کلّ به امرش قیام نمایند و به آنچه فرموده عامل شوند. ولکن نظر به حکمتی که در الواح‌الله نازل شده بعضی احکام، که الیوم سبب ضوضای ناس و علّت احتجاب خلق است، اگر ترک شود لا بأس؛ و امّا اعمالی که سبب اعراض و اشتهار نیست مثل اذکار و ادای حقوق و امثال آن البتّه کلّ باید به آن عامل شوند و دربارۀ زکٰوة هم امر نمودیم کما نزل فی الفرقان عمل نمایند. انشاءالله در این ایّام بعض از آیات کتاب اقدس به لسان فارسی بیان می‌شود و در ضمن بعضی از احکام که نازل نشده ذکر خواهد شد. انّ ربَّکَ فی کلّ الأحوال أراد خیرَ احبّائِهِ و یُعلِّمُهُم سبیلَه الواضحَ المستقیم." (مناهج‌الاحکام، ج2، ص548)

جمال قدم کلّ را امر می‌فرمایند که به کتاب اقدس تمسّک داشته باشند. در این مقام این بیان مبارک از قلم اعلی نازل، "تمسّکوا بالکتاب الأقدس الّذی أنزلَهُ الرّحمن مِن جبروتِهِ المقدّس المنیع. إنّهُ لَمیزانُ‌الله بینکم یوزَنُ بِهِ کُلُّ الأعمالِ مِن لدُن قویٍّ قدیر. طوبی لِمَن وَجَدَ مِنهُ حلاوَةَ بیانِ رَبِّهِ و شَرِبَ مِن کلماتِهِ کوثرَ أوامِرِاللهِ ربّ العالَمین." (آثار قلم اعلی، ج2، طبع بمبئی، ص13 / مضمون: به کتاب اقدس که خداوند از جبروت مقدّس خود نازل فرموده متمسّک باشید. این کتاب میزان الهی است بین شما و جمیع اعمال از سوی خداوند به واسطۀ آن سنجیده می‌شود. خوشا به حال کسی که شیرینی سخن پروردگارش را از آن بیابد و آب حیات اوامر الهی را از کلماتش بنوشد.)

نکتۀ آخر آن که کتاب مستطاب اقدس ناسخ کتب سابقه و نیز ناسخ احکام غیر منطبق است. یعنی اگر قبل از کتاب اقدس حکمی در الواح مبارکه نازل شده که بعداً در کتاب اقدس متناقض با آن عزّ نزول یافته، حکم کتاب اقدس مدّ نظر است. مثلاً حکم حلق رأس در لوح حجّ با حکم نهی از حلق رأس در کتاب اقدس لغو می‌شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"کتاب اقدس که مهیمن بر جمیع کتُب و صحُف و زبُر است و کلّ آنچه در آن مذکور ناسخ جمیع صحائف و کتب، حتّی اوامر و احکام و اعلان و اظهار آن ناسخ جمیع اوامر غیرمطابق و احکام غیرمتساوی؛ مگر امری و حکمی که در آن کتاب مقدّس الهی غیرمذکور." (امر و خلق، ج1، ص8)

**من لم‌یرض بقضائی فلیطلب ربّاً سوائی**

قوله جلّ ثنائه "از مقتضيات روح رضا تسليم و انقياد به سلطان قضا و محويّت تامه و فنای محض در ساحت کبريا " (آنچه کند او کند، تألیف موهبت‌الله هائی، ص166)

قوله جلّ ثنائه " ای طالب رضای حّق مقام رضا بسيار مشکل است و اعظم آرزوی اهل بها سالک در اين مقام بکّلی از خود بي‌خبر است و آنچه واقع دردش را درمان و زخمش را مرهم سريع‌الالتيام است. در اين مقام جفا را وفا يابند و بلا را اعظم آلاء شمارند مصيبت را موهبت دانند و کربت را مسّرت شمرند. (امر و خلق جلد ٣ ص ٤٠٤)

قوله جلّ ثنائه "ای بندهٴ راضی بقضا حقيقت رضا اعظم موهبت جمال ابهی است ولی تحّقق اين صفت که اعظم منقَّبت عالم انسان است مشکل است چه که بسيار صعب و سخت است حين امتحان معلوم و واضح گردد." (منتخبات جلد ٢ ص ١٢٤)

در کلمات مکنونه می‌فرمایند، "ان لايصيبک البلاء فی سبيلی کيف تسلک سُبُل الّراضين فی رضائی و ان لا تمّسک المشقّة شوقاً للقائی کيف يصيبک النّور حبّا لجمالی لکلّ شیءٍ علامة و علامة الحّب الّصبر فی قضائی و الاصطبار فی بلائی." ( آنچه كند او كند، موهبت اللّه هائي ص ١٦٦-١٦٧ )

و نيز در لوحی به افتخار جناب مشهدی مهديقلی عليه بهاءاللّه الابهی می فرمايند، قوله العزيز: "هوالابهی ای متوکّل علی اللّه توکّل را معنی حقيقی اين است که چون در سبيل الهی قدم نهی از هر قيدی برهی و عيال معيل حقيقی شوی از هر شغلی و عملی کلال يابی و ملال جوئی شب و روز را در نشر انفاس طيّب معرفت اللّه حصر نمائی و اوقات را به ايقاد نار محبّت‌الله صرف. رزق بی وسائط از او برسد. عبدالبهاء عبّاس" (حدیقه عرفان، ص200)

دربارۀ اهمّیت رضا، حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "... طوبی از برای نفسی که در این دار فانی به عمل باقی فائز شد. یعنی ملی که عرف بقا از او متضوّع شود و آن کلمةالله بوده و خواهد بود. بشنو وصیت الهی را و عمل نما به آنچه که رایحۀ رضا از او استشمام شود. اگر به این مقام بلند اعلی فائز شوی، به کلمۀ رضا از نزد مالک اسماء فائز خواهی شد." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 15، ص271)

دربارۀ تحوّلات دنیا و لزوم رضایت انسان به قضای الهی در لوحی خطاب به جناب حاجی محمد جواد عليه بهاءاللّه از قلم اعلی چنین نازل:

بسمی المظلوم

القضاء المثبت ما استأثر بمشيّة اللّه و امره. دفتر عالم حاکی از قضاء مبرم. قصر کسری که مقّر ملک‌الملوک بود حال مقام جغد و عنکبوت، فاعتبروا يا اولی الابصار. چه مقدار از نفوس که فجر در قصر ساکن و شب به قبر راجع. ولکن قبور کنوز وجود است و آثار جود. قضای الهی نزد دانايان محبوب و کلّ به آن راضی، بل شاکر. شاکی مقبول نبوده و نيست. من لم يرض بقضائی فليطلب ربّا سوائی. اگر نفسی بر ثمره‌‌‌ای از ثمرات سدرهٴ قضاء آگاه شود و اطّلاع يابد بهجت و ابتهاج و سرور و انبساط و تسليم و رضا از او زائل نشود. فنا باب بقاست و بقا باب فناء. عدمْ بابِ وجود است و وجودْ بابِ عدم؛ و کلمهٴ مبارکه "کلّ شئ ‌هالک الّا وجهه" باب صبر و تسلّی است از برای اهل عالم. اين موت را حيات از عقب و اين ستر را کشف از پی. طوبی از برای موتی که باب جنّت عليا واقع شود و علّت مکاشفه و لقا گردد. نفس خرابی مُشعر بر تعمير است و ويرانی مدلّ بر آبادی. موت و حيات از مقتضيات حکمت بالغه است، آن بی اثر و اين بی ثمر نبوده و نيست. الامر بِيَدِاللّه يفتل مايشاء و يحکم ما يريد. نشهد انّه هو المحمود فی فعله و المطاع فی امره. لا اله الّا هوالمقتدر العليم الحکيم. کتاب اللّه می‌فرمايد بلايا چون غيث هاطل بر اوليا نازل و اين مظلوم در عکّا تحت مخالب بغضا مبتلا. ولی در هر حال مشعوفيم و مسرور. عمر دنيا نزد صاحبات بصر يک آن محسوب، لذا زحمت آن لايق ذکر نه و همچنين راحت در او. يا محمّدجواد، انّا اردنا ان نعزّيک و نسلّيک فيما ورد من قضاء ربّک انّه هو النّاصح المشفق الکريم. کن متمسّکاً بحبل الصّبر انّه هو الصّبّار و يأمرک بالصّبر الجميل. لاتحزن من شیءٍ کن قائماً علی خدمة امری و ناطقاً بثنائی و عاملاً بما اَمَرناک و الّذين آمَنوا فی کتابی المبين. ايّاک ان يمنعَک شیءٌ من الاشياء عن التّوجه الی الافق الاعلی. سوف يفنی الدّنيا و يبقی لاهلها ما لا يقدر ان يسمعه آذان الموحّدين. تمسَّکْ بحبل العدل و التّقوی ليظهر منک ما يبقی عرفه بدام ذکری العزيز البديع. البهاء المشرق من افق سماء بيانی علی الّذين ما شَغَلَتْهُمُ الامور عن مطلع الظهور و ما منعتهم الدّنيا عن مولی الوری اقبلوا و قالوا آمنّا بک يا مقصودَ العالمين و آله من فی السّموات و الارضين. (سفينه عرفان، دفتر اوّل، ص٩٨)

**خطبه عقد و مناجات**

در بدایت خطبۀ عقد به چند نکته اشاره شده است. اوّل، ازلی بودن ذات الوهیت و ابدی بودن او است. عبارت "بلاانتقال" به این معنی است که خداوند همیشه به حالت واحده و فاقد هر گونه حرکتی اعم از تکاملی، تناقصی، جوهری و غیره است. بنابراین از حالی به حال دیگر منتقل نمی‌شود.

عبارت "شهد لذاته بذاته..." در بسیاری از آثار مبارکه بیان شده است که خداوند قبل از خلق کائنات بیان فرموده که خدایی جز او وجود ندارد. جمال مبارک در لوح برهان می‌فرمایند، "انّا نشهد بما شهداللّه قبل خلق السموات و الارض انّه لا اله الّا هوالعزيز الوهاب و نشهد انّه کان واحدا فی ذاته و واحدا فی صفاته لم يکن له شبه فی الابداع و لاشريک فی الاختراع." (مجموعه الواح طبع مصر، ص60)

در اینجا خداوند شهادت می‌دهد به بی‌نیازی خود. زیرا او را نیازی به بندگان نیست، بلکه بندگان به او محتاجند. لذا، اگر احکامی را برای بندگان نازل می‌فرماید و آنها را به عبادت یا ادای حقوق‌الله امر می‌فرماید یا به تبلیغ امرش مأمور می‌کند، صرفاً برای رستگاری خود آنها است.

ما مذعن و مقرّ به یگانگی و بی‌مانندی او هستیم. همیشه مقدّس از ذکر غیر خود بوده و همواره بی‌نیاز از وصف ماسِوای خود خواهد بود. اگر بندگان به ذکر و ثنای او می‌پردازند، صرفاً به دلیل نیاز آنها است.

وقتی ما معدوم صرفیم و خدای ما وجود محض، آیا می سزد که معدوم در حمد و ثنای وجود سخنی بگوید؟ آیا کلامی در این میان می توان بر زبان آورد؟ آیا کلام ما در وصف خالق ما لایق بر زبان آوردن است؟ ببینیم چه شد که اینطور شد. جمال قدم می فرماید:

حمد مقصودی را لایق و سزاست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و ساذج ثنا مالک اسماء راست که مخلصین و مقرّبین و موحّدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دونش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عَرف فضل متضوّع گشت، محض جود و کَرَم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السُن از اشراقات انوار شمس اذن قوّت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ وَاِلّا محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صِرف کجا توانَد در عرصۀ بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و کَرَمَش اجازت بخشید. له الحمدُ و له الشّکر و له الذّکر و له الثّناء. إنّه لَمولَی الأسماء و فاطر السّمآء. (آثار قلم اعلی، ج6، ص198)

امّا این سؤال نیز باقی می ماند که چه ذکری او را لایق و سزاست. آیا کلمات ما بندگان میتواند گویای آن باشد یا فقط کلام خودش را باید به کار برد تا در خور او باشد. باز هم جمال قدم است که به یاری ما می شتابد و می فرماید:

"مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکّی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأنّ ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایّام آیتی از آیاتش افئده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزیّن داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود..." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص80)

پس از بیان این نکات است که مقصود از ازدواج بیان می‌شود. به جرأت می‌توان گفت که امر بهائی تنها دیانتی است که مقصود از ازدواج و هدف از آن را بیان فرموده است. ابتدا تأکید بر این نکته است که برای ایجاد نظم در عالم و ظاهر ساختن مراتب جود و کرم خود بر جمیع امم، شرایع را وضع نموده، راه‌ها را آشکار ساخته و در این شریعت‌ها است که سنّت نکاح را برای رستگاری نوع بشر تعیین فرموده است. در امر مبارک مقصود از ازدواج واسطه شدن دو نفس برای ظهور نفوس دیگر برای آمدن به این عالم و یافتن توفیق برای ذکر و ثنای الهی و حصول آمادگی جهت کسب مقامات باقیه در عوالم الهیّه است.

این نکته را در لوح مبارک خطاب به مَلِک پاریس نیز خطاب به رُهبان‌ها بیان می‌فرمایند، "تزوّجوا لیقومَ بعدَکم احدٌ مقامَکم. إنّا مَنَعناکم عنِ الخیانة لاعمّا تظهَرُ به الأمانةُ أخَذتُم اصولَ أنفُسِکُم و نَبَذتُم اصولَ الله وَرائَکُم اتّقوا الله و لاتکونا مِنَ الجاهلین. لو لَا الإنسان مَن یذکُرُنی فی ارضی و کیفَ تظهَرُ صفاتی و اسمائی." (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص99 / مضمون: ازدواج کنید تا بعد از شما کسی در جایگاه شما قرار گیرد. ما شما را از خیانت منع کردیم نه از آنچه که به واسطۀ آن امانت ظاهر می‌شود. شما اصول نفس خود را گرفته و اصول الهی را پشت سر رها کردید. تقوای الهی پیشه کنید و نباشید از نادانان. اگر انسان نباشد چه کسی مرا در ارض من ذکر کند و صفات و اسماء من مجال ظهور یابد؟)

بنابراین، هدف اصلی ازدواج استمرار نسل و ظهور نفوسی است که به ذکر و ثنای الهی بپردازند که اعظم هدف خلقت است. زیرا آن کنز مخفی صرفاً برای شناخته شدن انسان را آفریده است.

عبارات اخیر خطبه که در وصف بهائیان حقیقی است که برای ارتفاع این امر مبارک به بذل مجهودات می‌پردازند و تحت تأثیر سرزنش احدی قرار نمی‌گیرند. جالب است که این بخش از خطبه به انگلیسی ترجمه نشده و در عقدنامه به لسان مزبور وجود ندارد.

موارد فوق در مناجات حضرت عبدالبهاء که بلافاصله خوانده می‌شود بیان شده و به آیات قرآنی نیز استناد شده که خداوند جن و اِنس را برای عبادت حضرتش خلق کرده است. بیان هدف از اقتران نیز منطبق با کلام حضرت بهاءالله است که استمرار نسل انسان جهت عبودیت و عبادت الهی است.

در اینجا به آیه‌ای از آیات قرآن استناد شده است، "مَرَج البَحرین یلتقیان. بینهما برزخٌ لایبغیان. فَبِأیِّ آلاء رَبّکما تُکذّبان یخرُجُ منهما اللّؤلؤ و المرجان." این آیۀ مبارکه در سورۀ الرحمن (آیات 19 الی 22) نازل شده است. معنای تحت‌اللّفظی آن این است که، "دو دریا را که به هم می‌رسند در آمیخت. در میان آنها برزخی است که به همدیگر تجاوز نکنند. پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید. از آن دو دُرّ و مرجان بیرون می‌آید." (ترجمه بهاءالدّین خرّمشاهی)

اگر به صورت ظاهر آن را تعبیر کنیم، معنای درستی به دست نمی‌دهد. مفسّرین اسلامی نیز به حبل حدسیات متوسّل شده و سخنان عجیب و غریب گفته‌اند. ولی در تفسیر خرّمشاهی (ص532) آمده است که، "میبدی و ابوالفتوح می‌نویسند که از سلمان فارسی و سعید بن جبیر و سفیان ثوری نقل شده است که مراد از بحرین حضرت علی و فاطمه علیهما السّلام، و مراد از برزخ حضرت محمّد (ص) و مراد از لؤلؤ و مرجان حسن و حسین علیهما السّلام‌اند." (مجمع‌البیان)

این معنی در آثار شیخ احمد و حضرت ربّ اعلی نیز مشاهده شده است. حضرت ربّ اعلی برای حرف "حاء" چند معنی قائلند. اوّل حا از لحاظ حروف ابجد تکرار دال و دال تکرار با و با تکرار الف است که، "هُم تمام الحمد و فى تلك المرتبه يحملون عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية." (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره ۱۴، ص٩١-9٢ / مضمون و این تمام حمد است و در این مرتبه حمل می‌کنند عرش پروردگارت را هشت نفر در آن یوم.) البتّه می‌دانیم که طبق تبیین حضرت عبدالبهاء هشت حامل نـُه است که بهاء است و مقصود از پروردگار بهاء است. معنای دوم نیز حمد کامل است که خداوند خویشتن را حمد و ثنا گفته و این مختصّ حضرتش است. در واقع این خلق اوّل است: " المقام الثانى المعانى الحاء تمام الحمد و الحمد و صف الله نفسه و لذا يختص بجنابه وحده و هو اول الثناء و اكملها و اعلاه... احداث تلک الكلمة لا من شيء و هو خلق الثانى و ذر الاوّل و آية الكبری" (همان، ص92)

سومین معنا که به بحث ما مربوط می‌شود دو بحر علویه و فاطمیه است که برزخ بین آنها محمّد بن عبدالله و لؤلؤ و مرجان عبارت از حسن و حسین هستند، بقوله تعالی: "الحاء فى رتبة الابواب اول حرف من اسم الحسنين و هما يظهران عند التقاء البحران بحر الاراده و بحر القدر و هو قول الله الحق مرج البحرين يلتقيان و هما بحر العلوية و الفاطمة بينهما محمّد برزخ النبوة لا يبغيان يخرج منهما اللؤلؤ و هو الحسن و لون اللؤلؤ بيضاء و هو روحى فداه مظهر ابيه فى الوحده و هو مظهر اسم الله الصمد لكمال بساطته و وحدانيتة لم يخرج الائمه من صلبه و المرجان هو الحسين الشهيد و المرجان لونه الحمراء لظهور الكثرة و الشئون من اطوار الجلال و الجمال. و هو روحی فداه اب الأئمة الأطهار و سمّاه الرّحمن ابا عبدالله و العبودیة المطلقة منحصرة فی أولاده الأئمة الأطهار..." (همان، ص93 / مضمون: حرف ح در رتبۀ ابواب حرف اوّل اسم حسن و حسین است که آن دو از برخورد دو دریای اراده و قَدَر ظاهر شدند و این قول حق است که دو دریا تلاقی می‌کنند و این دو بحر عبارت از دریای علوی و فاطمی هستند و برزخی که بین آن دو وجود دارد برزخ نبوّت، یعنی حضرت محمّد است که آن دو به یکدیگر ستم ننمایند و کار ناروا انجام ندهند. از آن دو، مروارید، که حسن باشد، موجود شود که رنگ او سفید است و مظهر پدرش در بیمانندی و مظهر اسم صمد خداوند است از لحاظ کمال بساطت و یگانگی. زیرا از پشت او ائمّه ایجاد نشوند. و دومی مرجان است که حسین شهید باشد و لون او سرخ است به نشانۀ کثرت و حالات جلال و جمال. او پدر ائمّۀ اطهار است که خداوند او را پدر بندۀ خدا نامیده که به علّت عبودیت محض است که منحصر به اولاد او، یعنی ائمّه، است."

بنابراین، ملاحظه می‌شود که حضرت عبدالبهاء با اشاره به این آیۀ مبارکه، از خداوند می‌خواهند که از این اقتران، که در محضر خداوند انجام می‌شود، فرزندانی صالح، مؤمن، موقن و مطیع اوامر الهی در عرصۀ شهود ظاهر و باهر سازد که هر یک مظهر عبودیت محضۀ الهی و فانی در درگاه او باشند.

برای تتمیم فایده، به معنای چهارم حا در اثر منیع حضرت اعلی نیز اشارتی می‌شود و آن مقام ظهور سلطنت حسین است که مظهر اسم ممیت خداوند است و عزرائیل آینه‌ای است که جمال حسین در او منعکس می‌شود که هر مؤمن که او را می‌بیند از شوق و هر کافر که او را می‌بیند از جلالت او جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. (ص94)